در نشست «نقد و بررسی سنن الهی در تاریخ» مطرح شد

فقه سنتی مو را از ماست بیرون می‌کشد

سهیلا عباس‌پور
خبرنگار گروه ایده حکمرانی

همایش «انقلاب اسلامی و افق تمدنی آینده» بهمن‌ماه امسال از سوی پژوهشکده شهید صدر(ره) برگزار خواهد شد و پیش‌نشست‌های آن به فراخور موضوعات و محورها برگزار می‌گردد و مباحث تاریخی و نسبت آن با تمدن اسلامی از جمله موضوعاتی است که در همین راستا به آن پرداخته می‌شود. متن حاضر، مربوط به بیست و دومین پیش‌نشست تخصصی با موضوع نقد و بررسی کتاب «سنن الهی در تاریخ» نوشته عطاءالله بیگدلی است که با حضور احمد رهدار برگزار شد.

بیگدلی من سعی می‌کنم به صورت نکته‌وار مواردی را که در جریان تطور آن به ذهنم رسیده و برایم جذاب بوده، بیان کنم. کتاب مقدمه و پیشگفتار و مروری بر پیشینه یعنی شهید صدر و دیگران دارد و با فصل اول آن آغاز می‌شود که اسم آن را من «سنت ابتلا به مثابه بنیاد تاریخ» گذاشتم. اول اینکه روش ما اینجا مبتنی بر قرآن و حدیث و بیشتر حدیث بوده است. در ۴۰-۳۰ کتابی که ما در حوزه سنن الهی داریم و در این اثر مرور شده، ابتناءشان به حدیث به نظرم خالی بود و بیشتر آیات را دیده بودند و من فکر می‌کنم به لحاظ روشی خلل داشتند، یعنی بدون مراجعه به تفاسیر اهل بیت، آیات را دیده بودند یا مجموعه‌ای از آیات و روایات آمده بودند. من سعی کردم ابتناء در این اثر به روایات زیاد باشد و تا آنجا که توانستیم، جوامع روایی را بررسی کردیم. آن چیزی که من در آخر از مجموع این تطوری که در روایات شیعه شد فهمیدم این بود که در روایات شیعه سنت ابتلا پایه‌ای‌ترین سنت موجه بسیاری از افعال خداوند در اصل خلقت این جهان در چرایی این سامانه‌ای که ما در آن زندگی می‌کنیم است. درواقع تحولات تاریخی و تطورات تمدنی و اینکه چرا این تمدن می‌آید و می‌رود و اینکه وضع چرا اینطور است را به سنت ابتلا ارجاع داده، یعنی ما هر کاری می‌کنیم، به این خاطر است که سنت ابتلا در بهینه‌ترین وضعش ممکن شود؛ از جزئی‌ترین اتفاقاتی که در جهان می‌افتد تا بزرگ‌مقیاس‌ترین آن در حوزه‌های تمدن و تاریخ؛ من سعی کردم استناداتش را بیاورم. یکی از بهترین کتاب‌هایی که به صورت مفصل این دست روایات را جمع کرده، «التمحیص» اسکافی بوده که شاگردش ابن‌شعبه حرانی آن را جمع‌آوری کرده و حدود ۲۰۰، ۲۵۰ روایت است. اسمش کتاب التمحیص است؛ یعنی کتاب ابتلائات و در ابواب مختلف به صورت مفصل حدود ۲۰۰ روایت را تجمیع کرده و یکی از بهترین آثاری است که می‌توان به صورت یکجا این روایات را دید. من دیگر نمی‌خواهم ارجاعات بدهم و هر جا ضروری بود، عرض می‌کنم. درواقع فروعاتی بر این اصل ابتلاء مترتب است که یکی از مهم‌ترین‌هایش دوگانه شدت و فرج در روایات است؛ دوگانه‌ای که مبتنی بر ابتلاء، زبان و لسان روایات، زندگی فردی و جمعی و تاریخی انسان و به خصوص شیعه را با آن توضیح می‌دهند. از این دوگانه در تاریخ خیلی استفاده می‌کنند. این یک نکته بود. نکته بعدی این است که من براساس تاریخ تقسیم‌بندی کردم که یک تمدنی آغاز شده، بعد بزرگ می‌شود و حیات دارد و در آخر می‌میرد. بر همین منطق سنن چیده شده است. من روایات را که دیدم به نظرم مهم‌ترین سنت آغاز جهان، سنتی است که اسم آن را سنت دو دولت گذاشتم؛ ذیل همین روایت ان الله جعل الدین الدولتین، دولت آدم و هی دولت الله و دولت ابلیس که در کافی شریف آمده و روایت مشهوری که دوباره در کافی است: ان للحق دولت و للباطل دولت و کل واحد منهما فی دولت صاحبه ذلیل؛ اصلا ساختار تاریخ ۲ دولتی است. بنای خداوند خلق شر و خیر در ابتدای تاریخ بوده؛ مخصوصا اگر ما آن روایت طینت را هم اضافه کنیم، در همان ابتدای خلقت دو نوع طینت، بعد دو نوع انسان، اجتماع، تاریخ و تمدن خواهند بود. درواقع دولت آدم و دولت ابلیس که اینها در کنار هم و در برابر هم صف‌آرایی کردند و در بنیان روایت تاریخ از منظر احادیث شیعه خیلی با این دولت بازی می‌شود، یعنی استفاده روانی زیادی از آن می‌شود. نکته بعد اینکه سنت امداد طرفینی حاکم است؛ همین سو امداد می‌شوند و هم آن، نکته بعدی اینکه باز ما روایات زیادی ذیل آیات پیدا کردیم که سنت الهی بر این قرار گرفته که دولت باطل به بالاترین نقطه اوج خودش در تاریخ برسد، یعنی املا و استدراج حاکم بر تمام سنت‌های دیگر در طول تاریخ است و این اراده الهی در تاریخ است. اینگونه اراده و سنت شده که املا و استدراج بیاید. حالا ما در اینجا در برابرش سنت نصرت مومنین را داریم که این هم روایاتش زیاد است. وقتی شما دو دسته روایات را در کنار هم می‌بینید، متوجه می‌شوید که در برهه‌ای از تاریخ اراده خداوند بر این قرار گرفته که سنت املا و استدراج بر سنت نصرت مومنین حاکم باشد، یعنی ممکن است مومنین تمام آن قواعد زیست مومنانه را اعمال کنند اما ذیل دولت ابلیس ذلیل باشند و این ناشی از غلبه سنت املا و استدراج است. خداوند اینطور خواسته که چنین اتفاقی بیفتد. همچنین سنت تداول داریم. صدوق قمی در الامالی چنین نقل کرده که الایام الدول، یعنی ایام می‌چرخد و چون بالاخره می‌چرخد، یعنی باید دید در چه زمانه‌ای قرار داریم. سنت زمانه‌شناسی مهم است. بنیاد تداول این است که اراده الهی است که این دولت‌ها را می‌چرخاند. ادامه روایت کافی هم قابل توجه است. همان روایتی که ابوخالد کابلی از حضرت نقل می‌کند که ان الله جعل الدین الدولتین، دولت آدم و هی دولت الله و دولت ابلیس، در ادامه گفته می‌شود فاذا اراد الله ان یوبد الانیه کان دولت آدم، یعنی خدا اراده می‌کند تا عبودیت علنی شود و دولت آدم و تمدن الهی و اسلامی می‌آید اما دوباره فاذا اراد الله ان یوبد السر فی السر کان دولت ابلیس و المضیع لما اراد الله ستر مارق من الدین، یعنی جالب است که اینجا حضرت تشری می‌زند که اگر شما در دولت ابلیس هستید و دین خدا را اضاعه کنید، از دین خارج هستید (مارق من الدین). اینجا سوال پیش می‌آید که بازه‌های زمانی چگونه هستند، یعنی در طول تاریخ تداول چگونه اتفاق افتاده. من دوباره در کلینی در کافی شریف یک روایت جالبی پیدا کردم که حضرت می‌فرماید لم تزل دوله الباطل طویله و دوله الحق قصیره. تا الان اینطور بوده که دولت باطل طولانی و دولت‌های حق کوتاه بودند. چون ما علاقه‌ای هم به تاریخ انبیا داریم و خدا توفیق داده سه چهار سالی است روی کتابی کار کرده‌ام که در دست چاپ است و به صورت مفصل حدود هزار صفحه از خلقت حضرت آدم تا ولادت حضرت محمد را در بر دارد، یک بار با تاریخ روایی‌مان چفتش کردیم؛ احادیث، روایتی از تاریخ می‌دهند، جور درمی‌آید، یعنی لم تزل دوله الباطل طویله و دوله؛ شما درصد که می‌گیرید، از ۸ هزار سال پیش تا الان شاید کمتر از پنج شش درصد کل تاریخ کل دولت آدم یا نوح و ذوالقرنین و... همه با هم باشد. به عبارتی در برابر کل و طول و عرض و تاریخ اینها خیلی کم هستند، یعنی شاید سه چهار درصد کل تاریخ را پر کنند. بقیه تاریخ دست دوستان بوده، یعنی دولت باطل واقعا طویل بوده؛ روایت آخرالزمان هم این خبر را می‌دهد که تا لحظه‌ای که انقلاب و تداول دولت اتفاق بیفتد، طولانی بودن اینها را داریم. گفته شده ما در طول این حیات یک سری سنن داریم که ناظر بر ولی الهی هستند که یکی از اینها و مهم‌ترین آن که شیعه به آن قائل است، سنت وجود دائم ولی است و در تمام زنجیره تاریخ ولی هست. ما یک سنت فطرت و غیبت ولی حق داریم که اصلا کتاب اکمال‌الدین در اثبات این سنت به یک معنایی نوشته شده که یعنی تمام انبیا و اولیا غیب می‌کنند. نکته جالب این است که غیبت در آن ادبیات به مثابه کیفر دیده نشده، یعنی اینطور نیست که یک سری آدم کار بدی کرده باشند که حالا ولی‌شان از میان آنها غایب شده باشد. شما اگر در بالاترین مراتب دین‌داری و صلاح هم عمل کنید، غایب خواهد شد، چون خدا اراده کرده هر قومی مبتلا به غیبت ولی و امامش بشود ولو اینکه تقصیری هم نداشته باشد. نکته بعدی سنت ایضا و انحراف دین است که درباره این هم روایات زیادی ذیل آیات وجود دارد. اصلا سنت الهی است که امکان انحراف هر دینی هست و منحرفش می‌کنند؛ ادیان ابراهیمی و موسوی و عیسوی و رسول‌الله همگی منحرف شده‌اند. از آن طرف هم البته ما اصل وجود یاران را داریم که همیشه عده‌ای هستند و جبهه حق هیچ‌وقت خالی نیست. هر نبی دشمنی دارد و در سنت الهی، اراده به سمت عبودیت است و عده‌ای به دور نبی جمع خواهند شد. بخش بعدی هم سنن پایان است که سنت اجل، اتمام حجت و هلاک و اینها را شامل می‌شود. من بعد از یک مدت دیدم که ظاهرا در روایات‌مان سنت‌هایی داریم که جایی در تاریخ سنت‌های خاصی هستند و من اسم آنها را گذاشتم سنت‌های خاص دوره غیبت معصوم که وقتی معصوم نیست، انگار این سنت‌ها شروع به کار کردن می‌کنند و باز به یک تقسیم‌بندی رسیدم که برخی از اینها سنن ناظر به کل جهان و برخی ناظر به امام و برخی هم ناظر به مومنین هستند. در سنن ناظر به جهان در دوره غیبت سنت شدت کار می‌کند، یعنی بنیان آخرالزمان و دوره غیبت اصلا سختی است. context عمل، شدت است. ابتلا است دیگر. مومنین مبتلا به شدت هستند و این زمینه کار است. روایت این را مفصل آوردم. در روایات آخرالزمان داریم که چقدر هشدار داده شده که پدر شما درمی‌آید و بیش از ۴۰ روایت هم مضمون تتبع شده و در متن آمده. یکی هم سنت امتلاء و غلبه تام ظلمت است. در دوره غیبت معصوم و آخرالزمانی که ما هستیم، این آنقدر بزرگ می‌شود که به نقطه ملئت ظلما و جورا می‌رسد و این هم سنت است و به تبع، امهال و استدراج طولانی. قدیم‌ها اگر مثلا قومی ۲۰ سال دچار استیصال بود و خدا آن را از ریشه می‌کند، حالا می‌شد توقع داشت که دولت باطل ۲۰۰ یا ۲ هزار یا ۲۰ هزار سال امهال و استدراج بسیار طولانی داشته باشد. از آن طرف سنت تغییرات سریع را داریم. روایت در این مورد زیاد داریم که دولت‌ها تند تند عوض می‌شوند. دولت به معنی حکومت‌ها. آدم‌ها تند تند عوض می‌شوند یا یک آدم صبح مومن است و شب کافر. تحولات خیلی سریع هستند. اینها هشدارهایی به مومنین در آخرالزمان است که از این تغییرات سریع تعجب نکنید. یک نکته‌ای که برای خودم جالب بود، بحث وجود نصرت و فرج اجواب بود. روایتی در کامل‌الزیاره توجه من را به خودش جلب کرد که آخرین روایت آن هم بود که جناب حلبی از امام صادق می‌پرسند ما پدرمان درآمد، تا کی در این وضعیت هستیم؟ حضرت می‌فرمایند این وضعیت هست اما شما در این وضعیت ۷۰ فرج اجواب دارید. بعد اهل لغت رفتند ببینند اجواب یعنی چه، بعد دیدند اجواب جمع جوب به معنی منقطع و فاصله دو خانه یا کوه مثل دره است. درواقع ۷۰ فرج دارید و این یک سنت است که مانعی گذاریم شما یک سره اینقدر شدت بکشید، یک نفسی می‌توانید بکشید اما باز شدت دارید. از آن طرف هم مثبت دارد و هم منفی است. فرج‌ها کوتاه هستند و وجود تعمیدگران ظهور را داریم که این هم سنتی است، مخصوصا اینجا. من روایتی که مخالف روایت منع قیام بوده را جمع‌آوری کرده‌ام و دسته‌ای از روایات شده که اتفاقا قیام‌های قبل از قیام حضرت و در دوره غیبت را تایید کرده و وجوب الحاق‌شان را هم داده. نظریه‌ای هم هست که به آن اشاره‌ای می‌کنم؛ به نظرم بین نشانه‌های ظهور و واقع و روایات بعد و... انگار سنت و اراده الهی بر این تعلق گرفته که نشانه‌های ظهور صاحب‌العصر تدریجی تکمیل شود؛ لذا موقعی که حضرت می‌فرمایند مثلا سقوط بغداد نشانه ظهور است، اینجا حضرت می‌خواسته فی‌الواقع بگوید کابل و شهرهای دیگر مهم نیست، شما بغداد را دائما رصد کنید. حالا یک بار سقوط کرد، یعنی فردا ظهور اتفاق می‌افتد؟ نه، انگار یک پیمانه‌ای باید پر شود. با یک بار سقوط بغداد ۲۰ درصدش پر می‌شود، بار بعدی ۲۰ درصد دیگر تا اینکه پیمانه پر شود. به تدریج آن نشانه‌ها می‌آیند. بغداد طبق نظر کارشناسان تاریخی یکی از شهرهایی است که بیشترین سقوط را در طول تاریخ تجربه کرده. مغول، آمریکا و بقیه به آن حمله کرده‌اند. می‌خواهم نکته دومی را هم اضافه کنم که تکمیلی هم هست. یعنی یک سیر بالا هم داریم. این سنن ناظر به جهان بود. یک سری هم سنن ناظر به مومنین درآوردیم، مانند سنت اختلاف شیعیان. می‌گویند در دوره غیبت هر کاری کنید، با هم جمع نمی‌شوید و اگر هم جمع شوید، فرج اجواب است، یعنی جمع می‌شوید و می‌پاشید، دشمن می‌شوید و فحش می‌دهید و دوباره دوست می‌شوید و باز به همین منوال. نباید نگران شد! یکی دیگر هم غربت مومنین، غیبت باب علم و حیرت شیعه است. context زندگی در دوره غیبت، حیرت است. نکته جالب این است که در برخی روایات آمده که سنت اختلاف، خیر و موجب حفظ اصل شیعه است، یعنی در کل تاریخ معنای منفی ندارد. بحث دیگر، سنت عدم بیان احکام و کفایت معذوریت است که دسته روایاتی هم در این رابطه من پیدا کردم که ظاهرا اراده شارع بر این قرار نگرفته که در دوره غیبت بسیاری از احکام واقعی را به ما بگوید، آن هم به واسطه صعوبت آن، یعنی شما با منطق معذوریت بروید و گفته شده اگر با منطق کاشفیت من می‌خواستم با شما برخورد کنم، کارتان خیلی سخت می‌شد. روایت این را هم آوردم. من ذیل بحث قبلی چند نکته گفتم که شاید خلاف‌آمد باشد. یکی اینکه به نظرم بحث گستره دین و شریعت ذیل این سنت می‌تواند بازخوانی شود، یعنی ما می‌توانیم تفکیک کنیم که گستره دین چه حوزه‌هایی را در بر می‌گیرد و در این رابطه می‌توانیم نفس‌الامر را بگوییم. من قبل از اینکه از حضرت علی(ع) به تعبد چیزی را یاد بگیرم، یک بحث سیر کلامی و عقلی کرده‌ام که علی(ع) معصوم، حکیم و عادل است و علم لدنی دارد. من همه اینها را تمام کردم. حالا اگر ۱۰ دستور بدهد و دو تای اینها را هم نگوید چرا، یک عقلانیتی این پیروی متعبدانه مرا به صورت پیشینی دارد پشتیبانی می‌کند. وقتی شما در مسیر سنن، آن را توضیح می‌دهید، اگر جایی رسیدید که بگویید من بر این باورم که سنن جبر هستند؛ می‌گویم من این را با شما نمی‌آیم. شما باید چیزهایی کنار این سنن در متن بگذارید که وقتی اینجا می‌رسید، کلمه جبر سنن را آن مقدماتت برای من تمام کرده باشد. مثل آن عقلانیت پیشینی که تعبد را برای من تمام می‌کند، یعنی تعبد را دارم عقلانی توضیح می‌دهم. خود منطق تعبد عقلانی است. پشت منطق جبر باید آزادی و اراده‌ای بخوابد وگرنه این واژه‌ها برای آدم‌ها رهزن می‌شوند. جایی را خراب نکنیم، چون دعوا کردیم که بگوییم اراده انسانی. با واژه‌ای سرمایه طرف را به باد ندهیم. خانه فرد گدایی دزد آمد، موقع بردن وسایل گفت یا علی. صاحبخانه گفت این همه به تو گفتم تو رو خدا، نمی‌شود که آنچه را در خانه من است با یک یاعلی بالا ببری. درواقع می‌خواهم بگویم همه زحمات علما را با یک کلمه جبر که وسط سنن می‌کارید، خراب نکنید.

بیگدلی در متن کتاب این طور نیامده و دورچین دارد.

رهدار درهرحال کلا نویسنده همه آنچه فهمیده را که روی کاغذ نمی‌آورد. ما خیلی چیزها را به حکم اینکه برای خود ما بدیهی است، نمی‌آوریم. جلسه نقد یکی از کتاب‌های من بود، ناقد به من گفت اصلا موضوع و عنوان کتاب اقتضا داشت که از قضا این فصل را شما فربه کنید، درحالی که این فصل را لاغرتر از همه فصل‌ها آورده‌اید. دیدم راست می‌گوید اما یک نکته روانی داشت؛ من از محتوای این فصل را جداگانه یک کتاب کرده بودم و اینجا هیچ انگیزه‌ای نداشتم که درباره‌اش بحث کنم اما منطق عنوان کتابم اقتضا داشت که بیشتر توضیح دهم. نویسنده خودش خلل و فرج متنش را ضرورتا نمی‌تواند تشخیص دهد و باید مخاطبی که برایش نوشتی، یک بار آن را بخواند و بگوید اینجایش ثقیل بود یا با اینجایش حال نکردم یا یک جوری بود. آن جاهایی را که دیگران می‌گویند جدی بگیر، چون یک جایی برای ذهن شمایی که سوار بر کار هستید، معادله‌اش خیلی روان گفته شده و رد شده‌اید. در پایان‌نامه ارشدم دکتر نجفی راهنمای من بودند. در جلسه دفاع از داور ایشان بیشتر گیر داد. داور آقای لک‌زایی بودند. به من گفت شما همین نقدهای استاد راهنمایت را پاسخ بدهی بس است، بعد که بیرون آمدم، آقای نجفی آنجا چیزی به من گفت که با احساس خودم جواب او را دادم اما بعدتر که فکر کردم دیدم حق با او بوده. من نکته‌ای را از مرحوم منذر در متن در دفاع از قاجار آورده بودم که آقای نجاتی گیر داد. من گفتم من رفرنس دادم و این مال من نیست، گفت این را آقای منذر بگوید من قبول می‌کنم اما از تو قبول نمی‌کنم. پشت این حرف آقای منذر ۱۰ جلد کتاب است. حرف تو فقط یک کپی پیست است و اتفاقا من به تو گیر می‌دهم. آقای غرویان با همین آقای نصیری مناظره‌ای داشتند سر بحث فلسفه که آقای نصیری مثال آورد آقای وحید گفته فلسفه یعنی کشک، آقای غرویان گفت تو وحید بشو، من کشک تو را می‌خرم. می‌گفت کشک وحید خراسانی که کشک تو نیست.

بیگدلی این را قبول دارم اما با تجربه‌ای که دارم، نمی‌خواهم به دور تسلسل بی‌نهایت بیفتم.

رهدار من آخرش اتفاقا پیشنهادی دارم اما تا اینجا پیشنهاد من این است کتاب را بده به چند نفر که اتفاقا متخصص سنن هم نباشند و بخوانند، مثلا دانشجوی الهیات یا تاریخ هستند، یعنی ضرورتا متخصص نیستند اما سر جایش است و باید این را بخوانند. اگر او گیر داد جدی بگیر. بالاخره شما برای آنها نوشتی. اگر گیر دادند، توضیح بده. منظور من این بود که جبر درست درنیاید. نکته آخرم این است که شما ابتلا را به عنوان تقریبا سنت زیرین، اصلی و محوری دیدی. وقتی شما ابتلا را به عنوان سنت زیرین قرار می‌دهید، مجموعه ادله‌ای که پشت سنت ابتلا می‌خوابانید، نباید کثرت روایاتی باشد که فقط این سنت را تایید می‌کنند یا من از فراوانی روایات این استفاده را می‌کنم یا از منطق خود روایات. به اقتضای این وصفی که به این سنت می‌دهید باید در آن تحلیل بگذارید، مبنا بیاورید و ورودی‌هایش را زیاد کنید، مثل یک مکمل صرفا. شهید آوینی در یکی از کتاب‌هایش روند تقریرش این مدلی است که می‌گوید قدم از قدم به سمت خدا نمی‌توانید بروید، مگر اینکه مبارزه‌ای را انتخاب کنید، لذا می‌گوید اگر دین به مرحله‌ای برسد که شما رفتار خوبی را از سر عادت انجام دهید، ثوابش حداقلی است یا اگر همه‌اش عادت باشد، فقط به خاطر انجام ندادنش عذاب نمی‌شوید، چون انجام داده‌اید! بهشت یک زحمت، انتخاب و سختی می‌خواهد، بعد می‌گوید چون خدا جای دیگری گفته که شما در هر وقتی و هر لحظه‌ای و هر جایی و هر زمانی اراده کنی که به من نزدیک شوی، مسیرت باز است، این خدایی که این حرف را می‌زند و من از روایات هم فهمیدم قدم از قدم نمی‌توانی به سمت خدا بروی جز از طریق مبارزه، خدا باید چیزی را برای مبارزه برای من در هر زمان و مکانی گذاشته باشد وگرنه من نیمه‌شب اگر بخواهم به سمت خدا بروم و کسی نیست با او مبارزه کنم، لذا شهید آوینی می‌گوید خدا یک دشمن یا نفسی در درونت گذاشته که اصلا در وجودت است و هیچ‌موقع از تو جدا نیست که فردای قیامت بتوانی بگویی من می‌خواستم بیایم اما گفته بودی که با مبارزه باید بیایی اما کسی نبود که نصف‌شب پیدا کنم با او مبارزه کنم، می‌گویند نفست؛ باید با او مبارزه می‌کردی. این مبارزه در مسیر استکمال دین شدت پیدا می‌کند. من این شدت ابتلا را در تشبیه می‌آورم از طریق شدت مسائل علمی در مدارج لاحق علمی توضیح می‌دهم و می‌گویم استکمال دینی مثل استکمال تحصیلی است، یعنی مسائل راهنمایی از مسائل دبستان سخت‌تر است. مسائل دبیرستان از مسائل راهنمایی. مسائل کارشناسی از مسائل دبیرستان و به همین ترتیب اما این تنها اتفاق نیست؛ فقط مساله راهنمایی از دبستان سخت‌تر نشده، بلکه عقل بچه راهنمایی از بچه دبستان موسع‌تر شده وگرنه اگر فقط مسائل سخت‌تر می‌شدند و عقل ثابت می‌بود که حکمت خدا زیر سوال می‌رفت. به هر میزانی که انسان در مسیر کمال اشتداد وجودی پیدا می‌کند، خدا چون کمال را از طریق مبارزه قرار داده، باید کسی باشد که با او بجنگد و حریف باید قوی‌تر شود وگرنه مبارزه‌ای صورت نمی‌گیرد. وقتی به ورزش رزمی می‌رفتیم، اوایل یک به یک مبارزه می‌کردیم، بعد یک به دو، یک به سه و همین طور حریفان بیشتر می‌شدند. اوایل فکر می‌کردیم مربی حریفان را زیاد می‌کند که ما قوی‌تر شویم اما برعکس چون ما قوی شده بودیم باید حریفان‌مان بیشتر می‌شد. کثرت رقیبان من معلول بسط وجودی من است، نه علت آن. آقای میرباقری بزرگوار در ذیل این آیه قرآن که می‌فرماید شما یک آب و یک کفی دارید و چون آب حرکت می‌کند، فکر می‌کنید کف حرکت می‌کند، توضیح ظریفی داده است. می‌گوید قرآن می‌خواهد بگوید اصلا وجود کف معلول تموج آب است، یعنی اگر آبی موج نزند، کفی به وجود نمی‌آید. اگر اصلا حق در مسیر کمال نباشد، باطل خلق نمی‌شود. آن روایت که خداوند منت می‌گذارد که من شیطان را برای لطف به تو خلق کردم، یعنی قرار است خداوند بستر کمال پیغمبر را آماده کند. ابلیس را خلق کرده و زده زمین. قدم بعدی باید دو ابلیس یا ۱۰ یا ۱۰۰ ابلیس خلق کند و گام‌به‌گام بالاتر برود، یعنی به میزانی که شما بهره وجودی‌ات بالاتر می‌رود، کثرت دشمنانت بیشتر می‌شود. در تحلیل‌های سیاسی‌ام همیشه می‌گویم اگر آمریکا می‌توانست با یک میلیون یا میلیارد دلار ما را زمین بزند، مغز خر خورده بود که ۲۰ میلیارد دلار برای به هم زدن جوانان ایران تصویب کند. اگر همسایه بدت را بتوانی با یک چک بنشانی که نمی‌روی به چند رفیقت شام بدهی که بیایند این را سر جایش بنشانند. واضح است که شدت بلاها به شدت ایمان است، یعنی آن عامل پیشران و متحرک تاریخ یک چیز ایجابی است، نه سلبی. بلا متناسب با منزلت ایمان است. مردم یک حسی دارند که بحث‌های عرفانی را قبول کنند و اصفهانی‌ها که دیگر بیشتر. حالا من تحلیل آنها را پیدا کرده‌ام، چون در این چند دهه آقایان اصفهان عارف بودند؛ مرحوم ناصری و بزرگواران دیگر مثل آقای مظاهری، شوشتری و... ذائقه اینها این طور است. من برای مردم توضیح می‌دهم مسیر سلوک دینی منزل به منزل بلایی متناسب دارد و هرچه در منازل اعلا قرار بگیرید، بلا بیشتر می‌شود. گاهی یکی، دو ماجرا را برایشان توضیح می‌دهم و می‌گویم ابراهیم را خدا زیاد دوست داشت و مقامش مقام قضا بود، حتی روایت داریم وقتی در منجنیقش کرده و پرت کردند، در آسمان بود که جبرئیل نازل شد و گفت ابراهیم چیزی نمی‌خواهی؟ آدمی که تسلیم محض است، از خدا یک بار آمد و چیزی خواست و گفت خدایا مرا این جوری عقیم رهایم نکن و خدا اجابت کرد و به او یک بچه داد. تا به دنیا آمد، گفت هجرت کن و رفت در بیابان و ۱۸ سال بعد وحی آمد که برو او را بکش، یعنی خدا با او بازی کرده و روی مخش رفته! وقتی ابراهیم بشوی، بلاهایت این طوری است. گاهی که برای خواص می‌خواهم درباره مصیبت امام حسین(ع) روضه بخوانم، می‌گویم حدس من این است که شاید فقط اگر یک جا خداوند به رخ ملائکش کشیده باشد همین جا باشد، چون وقتی داشت آدم را درست می‌کرد، جنس این را که دیدند، گفتند او فساد فی‌الارض می‌کند. اینجا خدا احتمالا گفته من می‌دانم و تو نمی‌دانی! صحنه کربلا را تو از بالا بچینی تا ملائکت ببینند. خدا از آن بالا دارد با ما بازی می‌کند. هرکه در این بزم مقرب‌تر است، جام بلا بیشترش می‌دهند. همه اتفاقات کربلا جلوی چشمانش در چند لحظه یکجا دارد پیش می‌آید. انگار امام حسین(ع) هم متوجه شده و به خدا می‌گوید بچرخ تا بچرخیم. تحلیل من این است که اینجا خدا به ملائکش می‌گوید نگفتم؟ و اینجا را به رخ می‌کشد. شما اینها را وقتی می‌گویی و بعد فرمایش آقا که گفت اینجا هرکه بامش بیش، برفش بیش، مردم خوب می‌فهمند. این منطق سلوک فرد است. اگر فردی بخواهد به سمت خدا برود، گام‌به‌گام است.

بیگدلی همین منطق اجتماعی تمدنی و تاریخی‌اش است دیگر.

رهدار مثلا تفسیر آقای جوادی آملی از حرکت حضرت امام بر مبنای سفر چهارم صدرایی این‌طور است که گفته این با خدا مع الخلق الی الحق است. این بلا ندارد؟ نتیجه این می‌شود که نه تنها مشکلات جمهوری اسلامی حل نمی‌شود، قطعا فردا سخت‌تر و پس‌فردا سخت‌تر است؛ البته مدل همان استکمال تحصیلی فقط بلایش سخت نمی‌شود و قدرت تحمل افراد هم بالاتر می‌رود. سفیر روسیه - البته این حرفش به لحاظ دیپلماتیک به ضرر کشور ماست - در تلویزیون می‌گفت این لگدی که دارند به شما و ما می‌زنند، لگدخور ما دیگر ملس شده است. تحمل ما بالا می‌رود. ابتلایی را که شما آوردید سنت زیرین خدا کردید، این را به بیان‌ها، تحلیل‌ها و استدلال‌های مختلف معاضد کن که مولای درزش نرود؛ البته قوی است. یک وقتی فلان استاد این کتاب را می‌خواند؛ اگر خدشه‌ای روی سنگ زیرین شما بیندازد، خیلی بد است. بد است، یعنی اینکه بقیه را راحت‌تر می‌زند، یعنی اصلا شاید بقیه را نزنند، بگوید این اصلی‌هایش بود، ببینید بقیه‌اش چطور است.

رهدار بله، این کار را خراب می‌کند. من دعوایی که در تاریخ بین فقها و فلاسفه و عرفا داشتیم که احیانا به تکفیر همدیگر انجامیده، مربوط به خلط همین تنوع زبانی در این دانش‌هاست. شما یک نفر آدمی که به هر سه این زبان‌ها مسلط باشد، در تاریخ اسلام نمی‌توانید پیدا کنید که اینها را تکفیر کرده باشد! چون زبان اینها را می‌فهمد. تکفیرها مال فقیهی است که زبان عرفان یا فلسفه را نخوانده. امامی که هم فلسفه و هم عرفان و هم فقه می‌داند، هیچ‌وقت تکفیر نمی‌کند. ملاصدرا که هر سه را می‌داند، کسی را تکفیر نکرد. آقای سیدمهدی شجاعی سال ۷۶، ۷۷ نشریه‌ای به نام نیستان منتشر می‌کرد و ستونی در آن داشت به نام رزیتا خانم. فضا طنز بود و فضای فرهنگی دانشگاه آزاد را به نقد می‌کشید. بالاخره او را به دادگاه کشاندند. جلسه اول دادگاه، ایشان یک کلاس دانشگاهی در دفاعش برگزار کرد. یک بحث زبان‌شناسانه کرد در ذیل مفهوم طنز. گفت زبان طنز یعنی چه! گفت اگر من کاریکاتور شما را کشیدم و بینی شما را از کل سر شما بزرگ‌تر کشیدم، شما می‌توانید در زبان فقه بگویید نشر اکاذیب کردم؟! نشر اکاذیب واژه‌ای حقوقی و فقهی است. من طنز گفتم. در شعر مثلا اکذبه اکذبه. مثلا من می‌گویم خال لب ابروت من را مست کرد؛ اینجا مثلا می‌توان چهار شاهد عادل آورد که آقا ما دیدیم این مست کرد!

رهدار من گاهی با خودم می‌گفتم که اگر کسی جاهلیت قبل از اسلام را واقعا به تفصیل و اجزا‌ها درک کند، یک دفعه از قبل اسلام یک پرواز هوایی بیاید به ۵۰ سال بعد و اینجا فرود بیاید، هر جوری اینجا با هر عقلی چرتکه بزند، می‌گوید این مردم در این ۵۰ سال نمی‌توانستند اینجا قرار بگیرند. یک دفعه از مردمی که شتری رفته از جوی کس دیگری آب خورده، ۴۰ سال به جان هم افتادند و آدم کشتند، به اینجا رسیده باشند! طرف در مسابقات کفترپرانی الاغش را آورده بود، گفتند آقا مسابقه کفتربازی است. گفت خر است، یک وقت دیدید پرید! حالا آن هم شتر بوده و رفته از جوی دیگری آب خورده! من روی قصه زنده به گور کردن دختران درنگ کردم و این درنگ را همیشه به دوستان توصیه می‌کنم. این درنگ را در تجربه زندگی‌شان آنگاه که خدا به آنها دختری می‌دهد باید کرد. این دختر می‌شود یک‌ساله و دوساله و آن دختر را در آن اوج شیرینی با دست خودشان در گور می‌کنند. این را مصداق نبین. این را فرهنگ ببین یعنی یکی دوتا نیست. این را فقط فرهنگ نبین و ارزش ببین. الان مثلا بدحجاب حجابی فرهنگ شده اما ارزش نشده، یعنی حتی خود بدحجاب هم حس می‌کند که دارد چیزی را می‌شکند؛ یعنی شما کاری را کنید که ارزش باشد، به‌گونه‌ای که در خلوت اگر آن کار را نکنی، از خودت بدت بیاید! جاهلیت یک چیزی است. کسی پیش پیغمبر خاتم آمد و دید او دارد با بچه‌هایش بازی می‌کند و حضرت زهرا روی دوشش است. برای پیغمبر گفت که من در دوران جاهلیت رفتم تجارت، خانم من حامله بود، برگشتم و پرسیدم بچه چه شد؟ گفتند به دنیا آمد، دختر بود و دادیم دفنش کردند. گفتم خیلی خب. هفت هشت سال بعد یک روز آمدم به خانه و دیدم دختربچه هفت هشت‌ساله‌ای در خانه است. به همسرم گفتم این کیست، گفت آن زمان ترسیدم به شما بگویم. این دختر ماست که دلم نیامد دفنش کنم. پیش فامیل بزرگ شده، گفتم الان شما عاقل شدی، بیاورم پیش خودمان. به پیغمبر می‌گوید به روی خودم نیاوردم اما در یک فرصت مقتضی دست او را گرفتم و به بیرون بردم. در بیابان شروع به کندن کرد. بچه متوجه شد و آن قدر بیابان وسیع بود که راه فرار نداشت و آن قدر کودک بود که نمی‌توانست با من درگیر شود. در آن حس غریزی‌اش آمد عرق‌هایم را پاک کرد و مرا بوسید اما من به‌رغم همه اینها دفنش کردم. پیغمبر آن مرد را از خانه‌اش بیرون کرد و گفت می‌ترسم خدا به خاطر توی احمق بر اهل خانه من هم خشم گیرد! پیغمبر کم آورد. تازه از فردی شنید. تازه اگر این فرد فرهنگ و ارزش شود، چه می‌شود! همین آدم‌ها ۵۰ سال بعد یک چهارم کل زمین را گرفته بودند. باور می‌کنید؟ هرچه چرتکه می‌اندازیم می‌بینیم تربیت مقوله‌ای تدریجی و تاریخی است، اما حالا این کلاف تاریخی کم‌کم باز شد. قبل از اینکه باز کنید، حدس می‌زنید احتمالا در اینجا معجزه صورت گرفته است. کلاف را که باز می‌کنید و وارد جزئیات می‌شوید، می‌بینید معجزه‌ای نیست و همه چیز عادی است. پیغمبری آمده ادعایی کرده، عده‌ای ایمان آوردند، پدر آنها را درآوردند و شکنجه‌شان کردند و زیر شکنجه کشتند. خودش فرار کرده و جلای وطن و جنگ کردند و شعب ابی‌طالب داشتند. معجزه‌ای نمی‌بینید اما نتیجه معجزه است! راهبران و معلمان تاریخ که سرآمدان اینها انبیا هستند، کسانی‌اند که با علم به منطق سنن، حرکت تاریخ را برآیندگیری می‌کنند یعنی مثل کسی که مانند استادی حرفه‌ای در کنکور مسیر طبیعی حل انتگرال را طی نمی‌کند و فرمول‌های میان‌بر بلد است، اینها سنن را برآیند می‌گیرند و فهم برآیند سنن از جنس فهم‌های ریاضی نیست که اتمیک باشد و نقطه بزنند. به تعبیر شما بگویند یک سال دیگر امام زمان می‌آید! اینها راه را پیدا می‌کنند و شما را می‌برند. با یک نفر در دانشگاه شیراز اوایل دوم خرداد سر قضیه آقاجری مناظره‌ای داشتم. او طبعا دفاع می‌کرد. انگار یکی دو سال قبل هم با حاج‌آقایی مناظره کرده و آن حاج‌آقا وسط مناظره غش کرده! ایشان تیکه‌ای انداخت و گفت ما حاضریم مناظره کنیم، آقایان غش می‌کنند! من این آیه قرآن را خواندم و گفتم گاهی درجه حماقت طرفت آن قدر زیاد است که نه من، بلکه پیغمبر غش می‌کند! گفتم من اگر غش نکنم، احتمالا تو نسبت به آن روزگار عاقل‌تر شدی! وگرنه معلوم نیست من هم غش نکنم! قصه اینجاست که آدم‌هایی به امام گیر می‌دهند باور کنید، می‌خواهند او غش کند. من از این انقلاب فاصله گرفتم و رفتم به دوردست در آفریقا و اروپا و نگاه کردم و می‌بینم هر جور شما چرتکه بزنید، این اتفاق فقط یک مفهوم دارد و آن هم اینکه انفجار نور است! می‌گویم چطور اینها این انفجار نور را نمی‌فهمند؟ امام راهبر تاریخ بوده اینجا، بلد بوده و اتفاقا سمفونی گرفته از منطق سنن. وقتی امام می‌گوید نصرت الهی با ماست، ذره‌ای تردید ندارد مثل همان ریاضیدانی که با اطمینان می‌گوید دو به علاوه دو می‌شود چهار و می‌داند ۳٫۹۹ نیست. امام وقتی می‌گوید پیروزی و حق با ماست، با همین قاطعیت دارد می‌گوید و ذره‌ای تردید ندارد! وقتی

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

وصل شود این است. من می‌خواهم بگویم فهمی است که این علم نشده. مشکل ما اینجاست که وقتی شما دارید روی کتاب می‌نویسید باید از علم بنویسید، به همین دلیل علم مکتوب و ملفوظ است و کلاسه و طبقه‌بندی شده است، اما فهم این‌طور نیست. وقتی با آقای بیژن عبدالکریمی بحث علمی - دینی داشتیم، تابلو زده بوده که امکان تولید علم دینی. به آقای صلواتیان گفتم خود این عنوان کلاهی است که این آقایان بر سر ما گذاشته‌اند. گفتم چیزی که ما کردیم و شد از امکانش نمی‌گویند. گفت تولید علم دینی کجا بوده؟ گفتم در جنگ. نه غربی‌ها معتقدند ما مثل آدم جنگیدیم، نه خود ما. جنگ ما صدفه نیست، هشت سال بود. با منطق صدفه نمی‌توان این را تحلیل کرد. این مساله علم هم نشده، بلکه فهم شده است ولی این فهم راهبری می‌کند. شما میکروفنی جلوی یک نکبر بگذار بگو از عشق بگو. یک جمله درست نمی‌تواند بگوید اما سلول سلول او با قاطعیت می‌داند که عاشق لیلی است. این فهم است. ما در نسبت با منطق سنن الهی یک بار باید از فهم سنن حرف بزنیم و یک بار هم باید از علم سنن. آن عقلی که من دارم می‌گویم، آن مومن و آن کس فهم سنن را می‌فهمد. مگر می‌شود خدا چیزی را وسط آورده باشد که هیچ‌کس آن را نفهمد و با آن نسبت نگیرد. چیزی را خداوند عبث خلق نکرده است. منطق خداوند منطق قابل فهمی است و به همین علت برای اجزای تخطی از منطقش عذاب و عقاب گذاشته است وگرنه اگر فرض بر این باشد که تو نفهمی و جهل باشد که بخشوده است! یعنی چیزی این وسط هست. می‌خواهم بگویم با آن ادبیات از این لایه غافل نشویم، چون این لایه همان آرزو و تمنایی بوده که ۴۰ سال است ما می‌خواهیم علوم انسانی تولید کنیم. تولید علوم انسانی باید تولید و فهم این علم را ایجاد کند، یعنی اینها را دربیاورد. شریعتی روحانیت را دسته‌بندی می‌کند و می‌گوید اینها سه دسته هستند. عده‌ای سواد دارند و صدا ندارند. دسته دیگر سواد ندارند اما صدا دارند. دکان اینها از آنها بهتر است. عده دیگری از اینها نه سواد و نه صدا دارند؛ اینها خیلی دکان‌شان گرم است. بعد می‌گوید آقا فقیه هستی؟ نه. مفسر هستی؟ نه. متکلم هستی؟ نه. فیلسوف هستی؟ نه. صدا داری؟ نه. می‌گوید پس چه؟ می‌گویند آقا یکپارچه نور است! می‌گوید خب به ما نور بده. می‌گویند نه دیگر، هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند دهانش دوختند! شریعتی است دیگر. هنر ما در پروژه علم دینی این است که عقلانیتی داشته که گفته مهر کردند دهانش دوختند. ما یک معلم دینی در دبیرستان داشتیم که می‌گفت ارزش آدم‌ها به حرف‌هایی است که برای نگفتن دارند!

بیگدلی این جمله هم از شریعتی است.

رهدار من نمی‌دانستم. این را معلم ما می‌گفت و جمله دقیقی هم هست. در هر حال می‌خواهم بگویم که علم در مسیر بسط خودش باید دهان مهر شده را باز کند. تا صد سال قبل تقریبا همه فرق اهل سنت متن زیارت جامعه کبیره را از مصادیق غلو در شیعه می‌دانستند. الان فقط وهابی‌ها این‌طور فکر می‌کنند. در این صد سال چیزهایی را ما توضیح دادیم، چیزهایی را هم خودشان نسبت به آن بلوغ عقلی و ایمانی پیدا کرده‌اند که با عمق حرف معصوم نسبت پیدا می‌کند یعنی غلو نمی‌بینند، یعنی در لایه بالاتری می‌بینند که در عقل‌های پایین‌تر اهل تسنن فهم نمی‌شود. ما در پروژه تولید علم اینها باید این زبان‌ها را باز کنیم، یعنی می‌خواهم درباره فرمایش شما درمورد سنن که زحمت کشیدید، بگویم از طریق گفت‌وگوها و جلسه‌ها مدام زبان سنن را باز کنید، چون به این شکل سنن راهبری می‌کنید. شما گفتید کلان اما من آن را آن قدر کلان نمی‌دانم، یعنی وقتی در سطح الهیات تاریخ رفتم، دیدم کلانش فکت است.

بیگدلی بله و مخصوصا در فقه خیلی اثر دارد.

رهدار جالب است که در فقه ما همین فقهای سنتی که واقعا منطق‌شان منطق ریاضی است و مو را از ماست بیرون می‌کشند که این حرف دلالت کدام کلام است و اینها، یک وقت‌هایی در تاریخ خیلی خروج از مبنا کردند اما درست. خروج از مبنا کردند اما کار درست کردند، چون مبنا غلط بوده. یک جاهایی آمدند روایت را با متدولوژی استنباط دقیق فقهی طی مسیر کرده و استنباط کردند اما به چیزی که رسیدند، ملتزم نشدند، چون مذاق شارع از این ابا داشته. مذاق شارع به تعبیر امروزی واژه‌ای علمی نیست! این یک واژه فازی است و واژه منطق صفر و یک ارسطویی نیست. من برای بچه‌ها می‌خواهم مثال بزنم می‌گویم مثلا فرض کنید یک نفر به ما بگوید من خودم در جلسه‌ای در دفتر خدمت حضرت آقا بودم، عالمی آمد و حرفی گفت و حرفش خیلی پرت بود، آقا گفت زر نزن! شما چه حسی می‌گیرید؟ شما می‌گویید آقا این طور حرف نمی‌زند، اما او بگوید من خودم بودم. شما می‌گویید پس تو دروغ می‌گویی! حتی اگر با قاطعیت هم حرف بزند. با اینکه شما نبودی و آقا را هم معصوم نمی‌دانی اما مذاق دستت است. می‌گویید من ۳۰ سال است حرف‌های این آدم را گوش می‌دهم و او را چک می‌کنم، این آدم در خوابش هم چنین حرفی نمی‌زند، چه برسد در بیداری؛ آن هم در آن شرایط و به پیرمردی سید و عالم آن را بگوید! چون جور درنمی‌آید. فقیه ۶۰ سال رفته و با قال صادق و قال باقر ور رفته و حق دارد بعد از این همه سال بگوید مذاق شارع ابا دارد از این حرف. فقیه در این کلمه‌ای که به کار می‌برد، غیرعلمی حرف نمی‌زند. ما به دلیل اینکه گرفتار روش‌های پوزیتیویستی شده‌ایم اگر کسی در این سطح ادبیات حرف بزند، با او حال نمی‌کنیم اما برای کسانی که در این منزلت دارند سیر می‌کنند و حرف می‌زنند، این حرف‌ها خیلی دقیق هستند. بعضی چیزهای کتاب شما برای خواننده رهزن است و باید توضیح داده شود. شما کتاب‌تان را نخوان، حتی به رقابت هم نده، کتابت را به کسی بده که به‌طور طبیعی می‌دانی خواننده کتابت هست. از او بخواه که هر جا را نفهمیده به شما بگوید و آنجا را که نفهمیده توضیح بده. نفری می‌پرسد دین ما که این اندازه عقلانی است و حتی تصریح کرده الهیات من عقلانی است و بوی عقل می‌دهد، حتی وحی آن هم زبان عقل را فهمیده و عقل تعبد به وحی پیدا کرده و یکی شده و دو روی سکه شده‌اند، یعنی یکی رسول باطن و یکی رسول ظاهر شده و عینیتی در وجود پیدا کرده‌اند، زبان و حیث‌شان انگار فرق دارد، چرا دین ما درباره چیزی که ستون دین است، می‌گوید نماز صبح دو رکعت، درحالی که شب تا صبح خوابیدی و حالا می‌توانی ۱۰ رکعت هم بخوانی ولی صبح تا شب که کار کردی باید حالا تازه ۷ رکعت بخوانی. اینجا سبک‌تر می‌شد که بهتر بود! اگر بخواهی با عقل ظاهر بگویی، این را می‌گویی اما سطوحی از نماز که تعبدی است. اگر کسی پرسش از تعبد را از همین جا شروع کند و از عقل در دین حرف بزند و بعد تعبد کند، برایش توضیح دادن سخت می‌شود. تعبد نقطه اول دین نیست، جزء این گزاره‌های وسط دین است یعنی تا به آن وسط می‌رساند، چیزهایی را توضیح می‌دهد که وقتی به آن نقطه می‌رسد، تعبد به لحاظ عقلانی تمام است، مثل این می‌ماند که یک وقتی من پیش پزشک متخصص می‌روم. قبل از آن ۵۰ آپشن دارم و از ۵۰ عاقل هم می‌پرسم که برای این مشکل کدام پزشک حاذق متشرع است؟ الان این پزشک برای من داروهایی نوشته. من از او می‌پرسم این چه داروهایی است برای من نوشتی و او هم برای من توضیح می‌دهد، اما گاهی او می‌نویسد و من نمی‌پرسم و می‌روم. گاهی هم او می‌نویسد و من می‌پرسم و او جواب نمی‌دهد و می‌گوید برو، خلاصه توضیح نمی‌دهد. آیا این توضیح ندادن پزشک در مورد نسخه‌ای که به من داده از حاذق بودن او می‌کاهد؟ یا عقلانیت مراجعه من به پزشک را زیر سوال می‌برد؟ نسبتی با عدم توضیح ندارد، یعنی من عقلانیت مراجعه من به این پزشک پیشا نسخه‌نوشتن است، یعنی من جای دیگر و در رتبه قبلی تمام کردم که او حاذق متشرع است، حالا ممکن است به این دلیل به من توضیح ندهد به لحاظ روانپزشکی بر این باور باشد که بهتر است من ندانم، یعنی عدم توضیحش هم به عقلانیتش مربوط است. اکثر فقها گفتند بله هست، مخصوصا روی نظر شهید صدر که می‌فرماید کلا نصوص دو دسته هستند؛ یک سری از نصوص، اخبار عن‌الله هستند و یک سری نصوص ما صدر بشأن حاکم هستند. پیغمبر خاتم دو بیان دارد؛ لذا «منطقه الفراغ» شهید صدر شامل حتی این نصوص که ما صدر بالحاکم می‌شود. مرحوم نائینی در ذیل دوگانه ثابت و متغیر وقتی بحث می‌کند، می‌گوید دست فقیه در متغیرات باز است و بعد می‌گوید متغیرات آنهایی هستند که مالانص علیه هستند، یعنی تمام آنجاهایی که نص دارید، دست فقیه بسته است. شهید صدر این دایره را توسعه می‌دهد و می‌گوید نصف منصوصات هم ما صدر بشأن حاکم هستند و اینها را فقیه می‌تواند جابه‌جا کند. آن اخبار عن‌الله را نمی‌تواند و دایره را وسیع‌تر می‌کند. اینها می‌گوید پیغمبر خاتم هم می‌تواند شارع مقدس باشد. بعد می‌پرسند اهل بیت علیهم‌السلام چه؟ به قول آقای خلخالی مشهد، مرحوم آقای معرفت و حضرت آقای مکارم، سه نگاه متفاوت داریم. یک تغییر این است که می‌گویند اهل بیت علیهم‌السلام شارع نیستند اما کلام‌شان شرع است؛ یعنی به اهل بیت وحی نمی‌شود اما اینها ملکه عدالتی دارند که وقتی به اوجش می‌رسد، می‌شود عصمت. معنی آن این است که هر کاری می‌کنند، از سر ملکه بودن است نه از سر علم داشتن، یعنی به این خاطر است نه اینکه به آنها وحی شود. کار اینها منطبق بر حق می‌شود و لذا حجیت دارد و شرع است. عقل وقتی ناب می‌شود و خلوص پیدا می‌کند و وقتی سر جایش هست، حجت درون می‌شود و به موازنه حجت بیرون قرار می‌گیرد و عقل می‌تواند از این سنن حاکم بر تاریخ حتی جزئیات را بفهمد.

بیگدلی درباره کبرای آن اشکالی ندارم اما روی صغرای آن که خیلی‌ها ادعا می‌کنند اشکال هست. آن عقلی که شما می‌گویید به مقام عصمت رسیده است.

رهدار یک کرسی نظریه‌پردازی بود و آقای مفتح ان قلت داشت در دانشگاه قم و من هم از داوران بودم. این کرسی‌ها چهار داور و چهار ناقد دارد که من ناقد بودم. یک آقای ایازی نامی هم جزء داوران بود. موضوع آقای مفتح زدن زیر قاعده اهم و مهم بود و می‌گفت عقل نمی‌گوید اهم. حرف جسورانه‌ای بود. مثالش این بود که اگر الان داخل یک قایق باشید و ۲۰ نفر آدم باشند، قایق واژگون شود و من نشوم و بمانم، یک طرف پسرم افتاده و یک طرف ۱۸ نفر دیگر. عقل من می‌گوید پسرم را نجات دهم. گفتیم عقل این را نمی‌گوید، عقل می‌گوید جان آنها بیشتر است. آقای ایازی بی‌آنکه قصدی داشته باشد، گفت آقا آن عقلی که می‌گویند عقل تو نیست، عقل عقلا را می‌گویند. می‌خواست بگوید آن عقل فرد را نگفته، بلکه عقل تجریدشده را گفته که این طوری گفت! عقل ظاهرا ربطش با عصمتی که ما در انبیا سراغ داریم، گره مفهومی نمی‌خورد. گره مصداقی ممکن است بخورد اما عقل عقل است، یعنی در یک شخص غیرمعصوم هم یک عقل می‌تواند در اوج باشد. مقام عقل در اوج می‌شود حکمت. یک انسان غیرمعصوم می‌تواند حکیم باشد. بعضی گفته‌اند حضرت لقمان پیغمبر است که ظاهرا نیست. در روایات و نصوص از لقمان با وصف حکیم یاد می‌شود و می‌گوید حکمت عالی‌ترین درجه عقل است. عقل وقتی به اوجش می‌رسد، به حکمت می‌رسد. اگر حکیم شدی، نه از باب علم به سنن که فقط دست خداست، درست مثل آن مدل معصومین که ملکه عدالت‌شان شده در اوج عصمت و هر کاری می‌کنند با شریعت تطبیق می‌خورد، عقل شما هرچه گفت، تطبیق می‌خورد با مابه‌ازای سنت. شاید اسمش کلمه پیش‌بینی نباشد اما در هر حال عقل شما کاملا با سنن جور شده است. خدا آقای ع. ص و جوادی آملی را رحمت کند. سبک اینها سبکی است که اگر شاگردی‌شان را نکرده باشی و سر کلاس‌شان نبوده باشی و زیادی با متن اینها ور بروی اما با آن آشنا نباشی، زود این حس به شما دست می‌دهد که ذوقی است، یعنی یک جایی ذوقی انگار دارند استنباط می‌کنند اما واقعیت این است که وقتی تلمذی می‌کنی متوجه می‌شوی که یک نوع عقلی است که ذوق هم در آن است، یعنی از قضا عقل خشکی نیست و اتفاقا حکمت یک نوع عقلانیتی است که همه قوای آدمی را به نحو حداکثری برای خودش فعال کرده است، مانند قوای عاطفه و حرص و.... حکمت یک نوع عقلانیتی در امتداد ذهن فقط نیست، یعنی ذهن و عقل وقتی امتداد می‌یابند و به یک جایی می‌رسند و در اوج قرار می‌گیرند، می‌شود حکمت. صدالبته این ذوق هم دارد، یعنی چون امتداد قلب است پس حس و عاطفه در آن هست.

بیگدلی اتفاقا نکته من راجع به سنن این است که یک ذره فرق دارند؛ به واسطه اینکه سنن مجرای تحقق اراده خدا در تاریخ هستند و حتی به این معنا معصوم هم شاید به واسطه اینکه اراده بداءپذیر است. اینجا امکانش برای عقل نیست واقعا. حتی ممکن است امشب بشود اما صبح بلند می‌شود، می‌بیند که دیشب من کشفی کردم، علمم منطبق شد، اراده‌ام، ملکم، عقلم یا هر اسمی روی آن بگذارید اما در عینیت آن محقق نشد. انگار آنجا ابا کرده از اینکه چنین امکانی را به بشر بدهد که اینجا از این کارها بکند و به همین خاطر خداوند می‌گوید من دیروز اراده کرده بودم فردا ظهور اتفاق بیفتد اما حالا می‌رود تا ۱۰ سال دیگر. خود حضرت هم شاید نمی‌داند.

رهدار حالا من درباره نحوه دانستن و ندانستن نکته‌ای دارم. اما این را عرض کنم که برای اثبات فرمایش شما یک راه نزدیک‌تری هست که بتوانید اثبات کنید و آن این است که ریشه سنن الهی را در نظام تکوین خدا و در ام‌الکتاب ببینید نه در لوح محفوظ. ام‌الکتاب دایره انحصاری علم خداست و لوح محفوظ جایی است که انبیا، معصومین و حتی مومنین به آن وصل هستند. اگر شما منشا انتزاع سنن را ام‌الکتاب و فقط ام‌الکتاب دانستید و بتوانید آن را اثبات کنید، ادعای شما موجه است، چون آنجا عرصه انحصاری علم خداست اما باید اثبات شود.

بیگدلی پیرو همین شما می‌توانید بگویید رابطه عقل و سنن رابطه شهود و سنن است، چون این عقل شهودی هم بود. ممکن است یک نفر بگوید قلبم شهود کرد که اراده الهی این شده که دولت باطل تمام شود. ممکن است؟ چنین امکانی هست؟ من می‌گویم چنین امکانی نیست و هیچ شهودی چنین امکانی ندارد!

رهدار من یک چیزی را برای شما می‌گویم؛ به دلیل اینکه فقه و حتی فلسفه ما روی منطق صفر و یک ارسطو ایستاده، خیلی با اینها راه نمی‌آید. شما فقه را از منطق صفر و یک ارسطو روی منطق فازی ببرید، خود این منطق به شما یک زبانی می‌دهد و اثبات هم در این زبان هم مدل صفر و یک ریاضی‌وار ارسطو نخواهد بود، یعنی وقتی من در سطح تحلیل جامعه‌شناختی حرف می‌زنم، بنابراین بارها گفتم در سطح تحلیل جامعه‌شناختی، آشکارا امام حسین شکست خورد. جامعه‌شناسی دو دو تا چهارتای بیرونی است، چون می‌گوید ۷۰ تا در مقابل یک لشکر قرار گرفت و بنابراین شکست خورد! اگر یک کسی در سطح تحلیل فلسفه تاریخی و حتی الهیات تاریخی با منطق و زبان الهیات تاریخ کاملا بفهمد، یعنی بی‌تردید می‌فهمد برنده صحنه کربلا حسین‌بن‌علی است. تعبیر حضرت زینب را دست‌کم نگیریم، آن هم با قسم جلاله شروع می‌کند و می‌گوید والله جز زیبایی ندیدم! و تک‌تک آنچه در صحنه کربلا اتفاق می‌افتد را زیبا و جمیل می‌بیند. این حرفش نه شوخی است، نه استعاره و نه کذب. این چیزی که جمیل می‌خواند را وقتی دیده، بر سرش زده و مویه و گریه و غش کرده اما می‌گوید جمیل دارم می‌بینم. این جمیل مفهومی نیست که ما با منطق ادبیات جامعه‌شناسی به آن برسیم. در سطح تحلیل، خود اثبات عوض می‌شود، یعنی مثلا من یک وقتی تاریخی حرف می‌زنم؛ اگر در مقام یک مورخ آمدم گفتم انقلاب ایران در سال ۵۸ پیروز شد، ۱۰ دست بلند می‌شود و می‌گویند نه آقا، بقیه صحبت‌های تاریخی‌ات هم این‌گونه است؟ اگر من فلسفه تاریخی حرف بزنم، اصلا یک دهه جابه‌جا کردن هم ضربه‌ای به حرف من نمی‌زند. بگویم من در دوره تاریخی آمدم که فقه و تاریخ من به بلوغی رسیده و زمانه من آبستن زایمان انقلاب است. در اینجا بگویم سال ۶۰ یا ۷۰، اگر کسی سطح تحلیل من را درک کند، به من گیر نمی‌دهد، چون در سطح تحلیل دیگری دارم حرف می‌زنم. شما اگر بگویید زمانه ما زمانه خوبی نیست، یعنی کی تا کی ما؟ یعنی مثلا از ۶ خرداد پنج سال قبل تا ۷ مهر چهار سال بعد؟ و فکر نکنید اگر کسی در این سطح تحلیل حرف بزند، حتی علمی حرف نزده! در این علم موجود وقتی طرف بر پایگاه دانش سیاسی به عنوان رئیس جمهور می‌گوید به زودی به شما خبر خوش می‌دهم. شما چه برداشتی می‌کنید؟ شما می‌گویید یعنی چهار سال بعد؟ این چه مدل حرف زدن است؟! در پایگاه سیاسی، به زودی یعنی ته‌تهش یک ماه دیگر. حالا مثلا در زمین‌شناسی بگویند کوه تفتان به زودی منفجر می‌شود، این یعنی چند سال دیگر؟ این یعنی ۳۰۰ سال دیگر. زمین‌شناس هم به شما گیر نمی‌دهد که ۳۰۰ سال را چه کسی می‌گوید به زودی! قرآن آنگاه که در سطح الهیات تاریخ دارد حرف می‌زند، می‌گوید کل این بزن و بازی تاریخ را می‌گوید قریب، یعنی فرداست.

بیگدلی حتی در یک سطح دیگری می‌گوید اتفاق افتاده و زمان را کلا زیر سوال می‌برد.

رهدار در دانش تاریخ می‌گوییم قرن یعنی صد سال. در فقه وقتی می‌پرسیم این قبرستان را کی ما می‌توانیم کاربری‌اش را عوض کنیم، فقیه می‌گوید وقتی که صد سال از آخرین دفن مرده‌اش گذشته باشد. قرن در فقه یعنی ۳۰ سال. هیچ‌کسی که با فقه آشناست، به فقیه گیر نمی‌دهد که آقا این چه واژه‌های دوپهلو و مبهمی است که شما استفاده می‌کنید! اصلا زبان عوض شده. من می‌گویم وقتی عقل در مثلا سطح تحلیل الهیات تاریخ حرف می‌زند، در این سطح تحلیل تاریخ، پیش‌بینی بر پایه سنن، این نیست که یعنی پنجشنبه هفته بعد چه می‌شود؟ آقای ناصری می‌گفت امام زمان همه جوانان شما را هم می‌بیند. می‌گفتند اینها اشتباه نکردند، سطح تحلیل چیز دیگر است. شما سقوط بغداد را گفتید یکی از نشانه‌های آمدن امام زمان است، الان وسط تحقق است، لکن تحققش تدریجی است. آن یک سطح تحلیل دیگر است. من می‌گویم اینها زبان خودش را می‌خواهد. ما به دلیل اینکه زمانه ما و شاید تا اندازه‌ای تاریخ نزدیک ما، چون هر چه عقب‌تر برویم، شاید ادبیات ما چیزی داشته که مردم زمانه‌شان می‌فهمیدند اما زمانه ما این طور شده که ادبیات ما به سمت ریاضی رفته و می‌خواهیم همه چیز را نقطه‌ای و اتمیک تحلیل کنیم؛ چون عقل ما جزئی شده. وقتی خود عقل مدرک کلیات شود، مصادیق کلیات درحالی که کلی است، در ذهن مدرک کلیات، جزئی است، مثل وقتی که شما می‌گویید من مجموعه مرجعی دارم و یک وقت‌هایی خود فکت‌های درون آن یک بحث است.

بیگدلی اصلا فضای پوزیتیویستی چنین اقتضائی می‌کند.

رهدار این فضا ما را به اندازه خودش کوتوله کرده و هی دین ما را می‌خواهد بالا بکشد. مثلا چرا انبیا با هم دعوا نمی‌کنند؟ یک دلیل وجود است و به میزانی که به بهره وجودی‌اش از وجود تام که خداست بیشتر می‌شود، به تعبیر ملاصدرا، مسابقات هر منزل وجودی در آن وجود است. وجود تام مسابقاتی به نام علم، قدرت، حیات و این جور چیزها دارد. وجودهای مادون هم همین طوری هستند. انبیا به دلیل اینکه شدت وجودی‌شان از وجود تام بالاست مسابقاتش هم زیاد است. یکی از مسابقات وجود وحدت است؛ لذا وجود خداوند بسیط است. به هر میزانی که از خدا دور می‌شویم، ضد وجود می‌شود عدم و عدم یعنی همین نهیلیستی که اینها می‌گویند. ماسابق وجود وقتی می‌شود وحدت، هرچه جلوتر می‌آید، وحدت می‌شود کثرت؛ یعنی هم نهیلیسم و هم پلورالیسم اقتضای دوری اینها از آن وجود تام است. بعد اینها وضع‌شان را به یک پوز تبدیل می‌کنند! پلورالیسم بدبختی بشریت است و مسابق نهیلیسم است، یعنی اگر شما به وجود تام رسیدید، مسابق وجود تام وحدت است و به وحدت اصلاحی رسید. عرفان ما به اینها خیلی کمک می‌کند که اینها را به ما بگوید. وقتی شما عارف می‌شوید و بالاتر می‌روید، کثرات عجیب می‌شوند و سبقه‌الله می‌بینید، یعنی انگار غیری نمی‌بینید. وقتی شما در همه اینها صورت خدا را زدید، انگار به هر چه نگاه می‌کنید خداست.

بیگدلی من این را قبول دارم منتها نکته من این بوده که وقتی شما در آن سطح و با آن زبان دارید می‌گویید، این درست است اما مغالطه‌اش این است که شما از آن سطح یک آورده‌ای بیاورید و در سطح پایین حکم کنید. دو، سه سال پیش مناقشه‌ای پیش آمد. حجت‌الاسلام پناهیان آمد نکته‌ای را گفت که آقای قاسمیان و دوستان دعوایشان شد و ما در جلسه‌ای مفصل با حاج‌آقا صحبت کردیم اما آخر ایشان زیر بار نرفت. ما گفتیم شما دارید این مغالطه را انجام می‌دهید که من همه سنن الهی را به هم چیدم و سال دیگر ظهور است. ما می‌گوییم این ۳۶۵ روز دیگر از کجا درآمد؟ می‌گوید معلوم است. مثل فرمول است. گفتیم این مال سطح دیگری از تحلیل است، شما نمی‌توانید آورده آن را در این سطح بیاورید و بگویید آن عقل منطبق با سنن شده و فلانی دیشب کشف و شهود کرده و آیت‌الله فلانی گفته هفت روز دیگر. می‌خواهم بگویم اینکه در روایات ما نهی شده که توقیت نکنید، به واسطه این است که عملا ظهور مصداق بارز سنت الهی در تاریخ است. هر چه ما بگوییم برای بقیه‌اش به طریق اولی گفتیم. اینجا حرف شما درست است اما مغالطه روشی دارد که اتفاق می‌افتد. مساله این است که خیلی از ما‌ها داریم مغالطه روشی می‌کنیم، سطوح را با هم درمی‌آمیزیم و زبان آن را به اینجا می‌آوریم و استفاده می‌کنیم و به نتایج عجیب‌وغریب می‌رسیم. ما می‌توانیم نفس‌الامر دین و دینی که الان در دوره غیبت معصوم به ما داده است را تفکیک کنیم. به نظرم به راحتی با رجوع به روایات و آیات، نفس‌الامر دین واقعا گسترده است و از ناخن گرفتن شب جمعه فروگذار نشده تا کلان تمدن‌ها و ساختارهای سیاسی، اجتماعی و غیره. آیا می‌توانیم اثبات کنیم که به آن نفس‌الامر دسترسی داریم و خدا اراده کرده که دسترسی داشته باشیم؟ من فکر نمی‌کنم. به نظرم سنت سکوت که من به تو ابلاغ نمی‌کنم، چون ضررهایش بیشتر است، به ما کمک می‌کند. من سعی می‌کنم گفته‌ها را نفس‌الامری کنم که شاید بتوانیم نسخه‌ای از این حرف را در دوره غیبت بپذیریم، کما اینکه می‌پذیریم. الان در دوره غیبت کسی ادعا نکرده من به تمام دین کما هو حقه دسترسی دارم. به نظرم این حداقل زبان بیان ما را در گستره شریعت متعادل می‌کند. آثاری دارد دیگر. حالا اینجا شاید غیبت خوب نباشد، همان شدت و فرج خوب است، چون ممکن است معصوم باشد اما شدت هم باشد. آنجا هم شما نمی‌توانی ادعا کنی معصوم هرچه می‌خواهد به من می‌گوید، ولی آن موقع که دیگر دست باز شود، شما می‌بینید دین کما هو حقه هست و به نظرم این می‌تواند منطق فهم روایات را ذیل توجه به سنت برای ما بیاورد و منطقه فقه ما را شاید بتواند مقداری عوض کند و کمی هم گشایشی در عمل می‌آورد. بالاخره به شما انگار امتیازاتی دادند که در شرایط سخت غیبت هم بتوانید زندگی کنید. احتمالا این تاثیری در احکام فقهی می‌تواند بگذارد. نکته آخرم دوباره یک نظر یا پیشنهادی است که به ذهنم رسیده و ببینید چقدر قابل بررسی است و آن اینکه احکام فقهی انگار یک نسبتی با فرج و شدت دارند، یعنی اگر شما خداوند اراده بر فرج اجواب کرده باشد، شما از لحاظ فقهی واجبات و محرمات بیشتری به گردن‌تان هست، چون امکان بیشتری دارید. اگر در دوره شدت قرار بگیریم، محرمات و واجبات کمتری به گردن ما می‌آید، به واسطه عدم امکانی که هست. اجرای حدود در دوره غیبت، جهاد ابتدایی و قیام تشکیل حکومت توجیه جدیدی برای جمهوری اسلامی در برابر دوستان مخالف باشد که این همه روایات منع قیام داریم، البته به فرض اینکه قیام را به معنای حکومت و قدرت و اینها بگیریم که منظورش واقعا این نیست. روایات منظورشان این است که در دوره شدت بر تو قیام واجب نیست، منتها اگر فرج آمد، برمی‌گردی به اینکه اگر توانستی تشکیل بده. ما داریم امتنانا از دوره شدت از تو برمی‌داریم و می‌گوییم واجب نیست، چون فردای قیامت معذور باشی، منتها اگر فقیه زمانه‌شناس دید که الان زمانه فرج است، باید قیام کرده و اقامه دولت کند. حالا همکاری با حکومت‌های جائر، خمس یا احکام فقهی دیگر را ما سعی کردیم ذیل این بازخوانی کنیم و درنهایت بحثی درباره نسبت سنن خداوند با اراده انسان را داشتیم که اینها آیا فرمول علمی هستند یا فرمول جامعه‌شناختی و ما براساس اینها می‌توانیم آینده را پیش‌بینی کنیم یا نه که من خودم مخالف بودم. یعنی فکر می‌کنم برداشتی که از سنن الهی دارند، یعنی اینها را علمی می‌بینند، مخصوصا که ما دسترسی به آن نداریم، ادعای بی‌وجهی به نظر می‌آید که مثلا ما با سنن می‌توانیم یک چیز را دقیقا پیش‌بینی کنیم! اصلا چون سنن حاکم دارند و غلبه املا و استدراج هم هست.

رهدار متوجه نشدم شما تحلیل علمی سنن به این معنا که بتوانند پیش‌بینی کنند را قبول ندارید.

بیگدلی بله، نمی‌توان چون شاید مهم‌ترین علت آن غلبه سنت املا و استدراج و مساله بداء باشد. اینها سنن را از فرمول‌های علمی خارج می‌کنند که بخواهد قاعده‌ای باشد که بتوان اعمالش کرد و گفت در سال فلان ظهور اتفاق می‌افتد یا آمریکا فرو می‌پاشد یا جمهوری اسلامی در سال فلان ماه فلان، پیروز می‌شود. اینها مطلقا قابلیت چنین پیش‌بینی‌هایی را ندارند. شاید پیش‌بینی‌های کلی تاریخی بدهند و بگویند نهایتا غلبه با جبهه حق است، منتها ما از یک قاعده علمی چنین توقعی نداریم، یعنی پیش‌بینی دقیق‌تری می‌خواهیم که اینها چنین پیش‌بینی‌ای نمی‌دهند. نکته آخرم هم حاکم و محکوم بحث سنن الهی بود که اشاراتی کردم. قواعد طبیعی هم این طور است و حاکم و محکوم دارد، اینها هم دارند. اراده خداوند بر این است و نسبت سنن الهی با اراده انسان یک الگو دارد که به ذهنم رسیده و یک معنای طولی یا عرضی نیست و با این تبیین‌ها شاید فرق داشته باشد و آن اینکه در تاریخ اراده‌های طاعت و اراده‌های معصیت وجود دارند و اینها واقعا به اراده خودشان دارند این کار را می‌کنند اما تاریخ را اراده خدا می‌سازد. از وجوه جبری است. اگر خدا بخواهد دولت حق بیاید، می‌آید. درست است که آنها با استفاده از اینها می‌آیند، منتها اینها چون در تاریخ هستند، ممکن است حتی خرق عادت کند و رجعت اتفاق بیفتد و تمام نیروهای خوب تاریخ را غیرعادی جمع کند در یک نقطه تاریخی برای اینکه آن اراده‌اش محقق شود. از طریق اراده‌های انسانی این کار را می‌کند اما بالاخره می‌کند. اگر خدا بخواهد فردا ظهور صاحب‌الامر اتفاق بیفتد، ولو اگر مقدمات انسانی و تاریخی‌اش نباشد، اگر اراده کند، می‌شود و جبری است. ما گاهی تمام افعال را اختیاری تبیین می‌کنیم اما امری بین امر اختیار و جبر وجود دارد. فقط دست ما نیست و تاریخ وجود جبری دارد. سنن الهی از وجوه جبری خدا هستند و خدا می‌تواند از طریق سنن در تاریخ مداخله کند. همین دو ساعت دیگر هم حضرت بیاید. اراده هم حکیمانه است، خدا بخواهد می‌شود.

رهدار درباره محکمات هیچ حرف انتقادی نمی‌توان زد، به همین علت من قبلا چند نکته عرض کرده بودم و خود شما توجه داشتید و اعمال هم شده. بیشتر به نیت گفت‌وگو آمدم که بعضی سوالات طرح شود که اینها را چه کار کنیم. ممکن است بعدا یک پیشنهادی هم بدهم. بعضی از چیزهایی که در ذهن من است، از جنس سنن جامانده است. در بحث‌های قواعد فقه سوالی داریم که خود قواعد که توقیفی نیست، اصطیادی است. منطق اصطیادی‌اش هم برمی‌گردد به قوت اجتهاد فقیه. یعنی اگر فقیهی بتواند یک مطلب را که پیش از این در باب فقه به کار رفته، در باب دیگری به کار ببرد و به طرق دیگری تعمیم دهد که بشود در چند باب یا همه ابواب به کار برد، همان به یک قاعده تبدیل خواهد شد. اینجا هم همین مدلی است. آیا می‌توانیم این سوال را بپرسیم که عدد و رقم سنن الهی در تاریخ توقیفی است یا بسته به این است که یک محقق، عالم یا دانشمندی غور کرده در خود تاریخ و نفوس دین و دائما می‌تواند اصطیاد کند. لذا گفتم هرچه شما بیشتر گفت‌وگو کنید، از این سنن بیشتر می‌توانید اصطیاد کنید. ضمن اینکه فرمایش می‌کردید، من در ذهنم روایتی آمد که مضمون روایت این است که خداوند در جبهه کفر و باطل یک ودایعی از جنس حق و حقیقت قرار داده، برای اینکه در دوره قهر و غلبه کفر مومنان با تمسک به متن جبهه کفر بتوانند بقای خودشان را تامین کنند. یعنی شما اینجا ۵۰ جلد کتاب در نقد دموکراسی بنویسید و نقدها هم وارد باشد، برای مسلمانی که در آمریکا یا فلان کشور اروپایی زندگی می‌کند، تمسک به همین دموکراسی باطل فرصت است. فرصت نفس کشیدن می‌دهد؛ پس خداوند چیزی در متن جبهه کفر قرار داده که می‌تواند بقای شما را تامین کند.

بیگدلی روایتی در کافی هست که می‌فرمایند خداوند از اخلاق اولیایش در اخلاق اعدایش گذاشته تا به واسطه آن ترحمی بر آنها بشود وگرنه الساعه همه شما قلع‌وقمع می‌شدید و شما را می‌کشتند.

رهدار می‌خواهم بگویم که شاید در تک‌تک این روایات وقتی غور کنیم، مقداری هم بنا را بر این بگذاریم که یک اصطیاد حداکثری بکنیم. تک‌تک اینها قابلیت این را دارد که بیانی از جنس بیان سنن برایشان بگذاریم. نکته اول من به عنوان قاعده این است که سنن الهی توقیفی نیست و اجتهادی و اصطیادی است و ای بسا ما در مسیر اصطیاد سنن احیانا به سننی برسیم که مفهوم یا واژه آن سنت بعضی از سنن دیگر را محاکند، یعنی خودش به‌گونه‌ای کلان باشد که وقتی شما به تفوه می‌کنید...

بیگدلی سنن دیگر حاکم می‌شوند؟

رهدار نه معنی حاکم که آن باشد، این هم باشد. نه اصلا. آن مشتمل بر این است. به این معنا که می‌گوییم چون ۱۰۰ آمد، ۹۰ هم پیش ماست. وقتی می‌گویید حاکم بر آن است، یعنی شما دو سنت دارید و یک سنتی دارید به الف و یک سنت ب که عندالتزاحم جاهایی سنت الف بر سنت ب حاکم است. من می‌گویم یک جاهایی اصلا آن برداشته می‌شود و دیگر کسی به آن توجهی ندارد. مثلا اگر ما یک روز بتوانیم فقه حکومتی را به معنای کامل نسبی آن دربیاوریم، معنای فقه فردی‌اش از بین می‌رود، چون آن همه این را دارد به اضافه ظرفیت‌های بالاتر. این نکته اولم بود. نکته دوم من این است که آیا ما می‌توانیم بعد از اینکه اصطیاد کردیم و گفتیم و توضیح دادیم، خود این سنن را ذیل قواعد کلان جامع فهم کنیم؟ مثال می‌زنم. آقای میرباقری جمله‌ای دارد که می‌گوید دین کامل است و دینداری مستکمل است. این حرف روایت نیست، بلکه این حرف یک حرف اصطیادی است یا مثلا جمله دیگری؛ دین نیامده است که فقط فهمیده شود، دین آمده است که اقامه شود و البته لازمه اقامه‌اش فهم آن است. باز هم این جمله یک اصطیاد یا فهم یک دین‌پژوه است. جملاتی از این دست می‌توانند عقلانیتی ایجاد کنند برای توضیح سنن و طبقه‌بندی آنها. یادم هست آقای لاریجانی وقتی به قوه قضائیه آمدند، واقعا آه قم درآمد که ایشان حیف شد و اگر می‌ماند، مرجع می‌شد. بالاخره آدم‌هایی هم نباید مرجع شوند، بلکه باید کاری بکنند. درهرحال می‌خواهم بگویم که به صورت پیشینی درنمی‌آید. یعنی این کار کسی است که از قضا یک بار با رویکردهای کاملا جزئی حتی جزیره‌ای سراغ روایات و آیات رفته و یکی یکی اینها را درآورده و حالا که می‌خواهد دسته‌بندی کند، چیزهایی به ذهنش می‌رسد که آن چیزها از جنس سنت نیست اما یک نوع عقلانیتی است که عقلانیت دینی است و خود سنن را می‌تواند برای ما طبقه‌بندی و دسته‌بندی کند و معنا ببخشد و احیانا ممکن است تعارضات سنن را برای شما حل کند. شما نکته‌ای فرمودید. این اصطیاد است و پسینی است. گفتید آخرش رابطه و سنن کجاست و چیست؟ شما می‌فرمایید که من اراده بشر را انکار نمی‌کنم و بشر سرنوشتش را با اراده‌اش رقم می‌زند اما سرنوشت فرد با تاریخ فرق می‌کند. سرنوشت تاریخ را اراده دیگری در ذیل مفهومی به نام ربوبیت می‌کند. یک نفر دیگر در تاریخ مهره‌چینی می‌کند. من یک مثال می‌زنم که مال آقای خوئی است و جالب هم هست. ایشان گاهی که از رویکرد فقهی بیرون آمده، نقطه‌زنی‌های قشنگی کرده است. ایشان می‌گوید اراده بشر کلا در ذیل سقف مشیت الهی هست. شما تعبیر جبریت در تاریخ را آوردید، ایشان قهریت در تاریخ را آورده‌اند. یک سطح از تحولات تاریخ قهری هستند. اگر همه اراده‌های بشر را شما جمع کنید، نمی‌توانند کاری کنند که مثلا شب یا فردا نیاید یا نمی‌توانند کاری کنند که بشر نمیرد. ممکن است در لوح محفوظ لحظه اجل فرد را جابه‌جا کنند اما در ام‌الکتاب که نمی‌توانند جابه‌جا کنند. آقای خوئی مثال می‌زند و می‌گوید تصور کنید یک نفر فیلمی را ساخته و بعدا فیلمش را در ویدئو گذاشته و در تلویزیون نگاه می‌کند. خودش هم مقابل تلویزیون ایستاده. در محتوای فیلمش یک ابرغولی را ساخته که زیادی غول است و با یک مشت کلی ساختمان را پایین می‌آورد و خیلی کارها از او برمی‌آید. به نظر شما این فرد وقتی دارد به فیلمش نگاه می‌کند، این ابرغول می‌تواند یک مشت هم به شیشه تلویزیون و به این فرد بزند؟ یعنی به سازنده‌اش هم بزند؟ این را دیگر نمی‌تواند. در سقف این تلویزیون خیلی چیزها را می‌تواند خراب کند اما شیشه تلویزیون را نمی‌تواند بشکند، یعنی آن کسی که بیرون است، بیرون و حاکم است. اراده شما سقفی دارد. در این تعابیر دینی این سقف معیشت است. در دنیای غرب مفهوم معیشت الهی را وقتی توضیح می‌دهند، به نظر من مفهوم قشنگی است، چون نه ما را جبری می‌کنند و نه از آن طرف ما را آنقدر ارادی می‌کنند که اراده برتر دیده نشود. اینها در کنار یک چیزهایی است. یکی از تجلیات معقول اراده ما، تدبیر است. شما اراده‌تان وقتی با عقل گره می‌خورد، مفهوم تدبیر از آن درمی‌آید. یک اراده برتری در هر حال هست که دوز تاثیرش بیشتر است. قواعدی از این دست که شما رابطه اراده و سنن را ببینید یا رابطه عقل و سنن را ببینید یا بحث اخیری که طرح کردید را ذیل علم بردید که صدالبته علم نمی‌تواند سنن را توجیه و تبیین کند اما عقل با علم فرق می‌کند. عقل راهی دارد به سمت سنن. شما مساله را به سمت علم بردید. من هم معتقدم که علم این کارها از دستش برنمی‌آید و در این جاها کوتوله است. عقل فرق دارد و می‌تواند با فهمی در سنن نه به معنای کلیات قصه و نه حتی جزئیات آن ورود کند، حتی پیش‌بینی کند. یک دعوایی است بین فقها و متکلمین که وقتی در فقه می‌گوییم شارع مقدس، یعنی چه کسی. خدا که همه می‌گویند شارع مقدس است. پیغمبر چه؟ آیا پیغمبر شارع مقدس هست یا نه؟